« اَلحَمدُللهِ رَبِّ اَلعالَمین وَ صَلّی اللهُ عَلی سَیِّدَنا وَ نَبیِّنا وَ حَبیبِ اِلهِنا اباالقاسمِ مُحَّمَد، صَلی اللهُ علیهِ وعَلی الهِ اَلطّاهرین سیِّما بَقیّة اللّه العظم مولانه الحُجّة بنِ الحَسَن عَجّه اللّه تعالی فرجة الشّریف وَ لَعنۀُ اللهِ عَلی اَعدائِهِم اَجمَعین إلی قیامِ یَومِ الدّین»

« السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ‏ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ‏ »[[1]](#footnote-1)

«سلام بر مهدی که خدای عزّوجل امّت‌ها را به وجود او وعده داد که به وسیله او سخن‌ها را جمع کند و پراکنده‌ها را گرد آورد و زمین را به او پر از عدل‌وداد نماید و به او جایگاه و قدرت دهد و وعده‌اش را به اهل ایمان به وسیله او وفا کند.»

«أعوذ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»[[2]](#footnote-2)

«بگو: «بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکی کنید! و فرزندانتان را از (ترس) فقر، نکشید! ما شما و آنها را روزی می‌دهیم؛ و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان! و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید! مگر بحق (و از روی استحقاق)؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید!»

درگذشته عرض شد که آیه صدوپنجاه و یک از سوره مبارکه انعام دستورات مهمی ذکر فرموده. شاید ده دستور راجع به محرّمات کلّی در اسلام که اوّلش شرک بود «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ»[[3]](#footnote-3) بگو بیایید من بر شما تلاوت کنم آنچه را که خدای شما بر شما تحریم کرده، اون محرّم اوّل شرک که توضیح داده شد ذیل همین جمله اقسام توحید، اقسام شرک که امّ‌الفساد همان شرک است و امّ‌الفضائل، توحیده. بعد از این جمله ی اوّل که مربوط به شرک، فرموده جمله ی دوّم، احسان به والدین و مسأله ی والدین در قرآن کریم زیاد مورد تأکیده، لازم هست که پیروان قرآن در این‌باره تأمّل بیشتری کنند که این شدّت اهتمام در قرآن نسبت به مسأله ی والدین، چرا؟ در این آیه می‌بینیم که احسان به والدین را هم دوش با توحید قرار داده و اسائه ی به والدین یعنی بدی نسبت به آن ها را در ردیف شرک قرار داده. خیلی مطلب مهمّه، شرک امّ‌الفساد است که موجب هلاک ابدی انسان است در ردیفش اسائه به والدین، بدی نسبت به پدر و مادر، در ردیف شرک آمده. در این آیه اینو می‌بینیم، در آیه ی دیگر می‌بینیم که در ردیف عبادت قرار داده، عبادت خدا «وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»[[4]](#footnote-4) در اون آیه هم می‌بینیم که فرمان خدا صادر شد بر اینکه جز او را عبادت نکنید و هم فرمان که نسبت به والدین، محسن باشید اینجام باز احسان به والدین درست هم دوش با عبادت خدا ذکر شده، عبادتی که غایت خلقته، یعنی هدف از خلقت فرمود عبادته. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»[[5]](#footnote-5) «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» [[6]](#footnote-6) مأموریّت عبادته، هدف خلقت عبادته، حرکت به سوی کمال لایتناهی در ردیف همین عبادت و حرکت به سوی کمال لایتناهی که اگر نباشد هیچ است و پوچ، در ردیفش احسان به والدین آمده، احسان به والدین درست کنار عبادت که غایت خلقته و هم در ردیف شکر خدا قرار گرفته، در سوره لقمان می‌خوانیم که «أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ»[[7]](#footnote-7) در برابر من چطور شکر بر من که حکم عقل است و فطرت، همین‌جور شکر در مقابل والدین «أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ»[[8]](#footnote-8) سپاس‌گزاری به خدا چگونه است سپاس‌گزاری نسبت به والدینه، در این آیه دو نکته را هم می‌بینیم یکی اینکه سایر دستورات را می‌بینیم که با نهی آمده، « لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا »[[9]](#footnote-9) از همان اوّل با نهی شروع شده «لا تُشْرِكُوا» شرک نیاورید. آیات بعد هم همین‌جور، «لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ» [[10]](#footnote-10). باز حساب نهیه، فرزندان خود را نکشید. باز «لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ»[[11]](#footnote-11) سراغ گناهان نروید نزدیک گناهان نشوید و «لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ »[[12]](#footnote-12) قتل نفس نکنید، «لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ»[[13]](#footnote-13) نزدیک مال یتیم نروید، اینها هم نهی است. به اینجا که رسیده «بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» ، اینجا نهی نیامده است «لا تُشْرِكُوا، لَا تَقْتُلُوا، لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ، لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ» که نفرموده که «لا تُسیئوا بِالْوَالِدَيْنِ»، «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»[[14]](#footnote-14) یعنی نهی نشده در اینجا که بدرفتاری نکنید نفرموده، یعنی تنها بدرفتاری نکردن کافی نیست، منظور اینه، باید واجبه احسان به والدین، نه تنها بدرفتاری نکنید نه، واجب است خدمت کنید. خب این نشان می‌دهد که مطلب خیلی مهمّه در آنجا نفرموده که موحّد باشید مشرک نباشید چون خود مشرک نبودن لازمه‌اش موحّد بودن هست، آن دیگر لازم نبود که صریحاً بگن موحّد باشید، همین‌قدر که شما خالقی در عالم قائل‌اید برای اون خالق شریک قرار ندهید، یکیه. امّا اینجا کافی نیست اگر می‌فرمود که به والدین بدی نکنید این کافی نبود که خیال نکنید که حالا تنها بدی نکردید، تمامه، نه واجبه خدمت کنید، احسان کنید. آن جا همش نهی آمده، در مورد والدین به نهی اکتفا نشده احسان، خدمت به آنها واجبه نه تنهایی که بدی کردن حرام است. تنها بدی کردن حرام است، این کافی نیست یعنی وظیفه شما را نسبت به والدین انجام نداده بلکه خدمت، این یک نکته، نکته اینجا کلمه «اَحْسِن » بار ادبی دارد دیگه، کلمه ی «اَحْسِنُوا، اِحسان» گاهی با «اِلی» متعدّی میشه به اصطلاح اهل ادب. گاهی با «باء» متعدّی میشه .گاهی می‌گیم «اَحْسِن اِلی زِیدٍ» گاهی می‌گیم «اَحْسِن بِزِیدٍ» این معنا خیلی فرق نمی‌کند ولی خُ یه لطافتی دارد، «اَحْسِن اِلی زِیدٍ» به زید احسان کن، خدمت کن، خب ممکنه انسان با واسطه هم خدمت کند دیگه، این می‌شه بلاواسطه یا با واسطه، شاید هم مثلاً به کسی می‌خواد چیزی برساند خودش ندهد کسی ببره بده، به نوکرش می‌گه که برو بده به فلان آدم خب این احسان، امّا «باء» که به میان آمد یعنی مستقیماً، مباشرت شما شرطه، خودت باید مباشر باشی درباره والدین تنها احسان به اینکه من خدمت می‌کنم ولو واسطه‌انگیزی کنم این کافی نیست به پسرت نگو که پاشو به پدربزرگ آب بده، خودت پاشو، اینجا خودت برخیز لیوان آب پرکن با کمال احترام بده به پسرت نگو، به پسرت نگو که مثلاً پاشو کفشای پدربزرگو جفت کن خودت پاشو، به راننده‌ات نگو که پدر مرا بنشین جایی ببر، خودت که رانندگی بلدی خودت بنشین، احسان با «باء» آمده، نگفته «اَحْسِنوا اِلی الْوَالِدَيْنِ »، «احسان بِالْوَالِدَيْنِ» این فرق می‌کنه، این نکته را در تفسیر «المنار» دیدم خب خوبی هم هس. تفسیر «المنار» او دارد این نکته را ذکر می‌کند که چرا «اِلی» نیامده «باء» آمده، نکته ی خوبی گفته که «اِلی» اگر بود یعنی با واسطه هم می‌شد امّا «باء» که فرموده یعنی مباشرت خودت لازمه به‌طور مستقیم باید در خدمت پدر باشی و مادر باشی، نه اینکه کسی را واسطه قرار بدهی که به‌وسیله ی کسی احسان کنم، خدمت کنم نه خودت مستقیم باش، این دو تا نکته استفاده می‌کنیم از آیه، و حالا عاقّ والدین در قرآن کریم عجیب به سه صفت بد توصیف شده. لازمه آقایان جوان‌های محترم، نوجوان ها در مجلس هستند مسلمانند مراقب این باشند که قرآن‌کریم چه تأکیدی در این قسمت دارد و چه نظری روی عاقّ والدین دارد ما مسلمانیم، تابع قرآنیم ناچاریم ما نکات قرآن را در نظر بگیریم که تا چه مقدار اهمیّت قائله در قرآن عاقّ والدین، عاقّ یعنی مانع دیگه، عقوق یعنی منع، کسی که حق کسی را جلوگیری می‌کند می‌گیم عاقّه، یعنی مانعه. فرزندی هم که حق والدین را اداء نمی‌کند می‌گیم عاقّه.اصلاً عقوق یعنی منع، عاقّ یعنی مانع، یعنی مانع حق والدین، جلو را می‌گیره. عاقّ والدین در قرآن به سه صفّت توصیف شده یکی جبّار، یکی شقی، یکی عصی، جبّار یعنی گردنکش، عصی نافرمان، شقی بدبخت. درباره ی عیسی (عَلَیهِ‌السَّلام) اونجا می‌فرمایدکه« قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا»[[15]](#footnote-15) که از جمله وظایفی که عیسی (عَلَیهِ‌السَّلام) برای خودش در ضمن این آیات نشان می‌دهد اینه که خدا مرا نبی قرار داده، صاحب کتاب قرار داده، به نماز و زکات مرا سفارش کرده و مرا نسبت به مادرم بارّ قرار داده، بَرّ یعنی مهربان، «بَرًّا بِوَالِدَتِي»[[16]](#footnote-16) والده گفته چون پدر نداشته دیگه از این جهت، فقط اسم از مادر برده چون از دم روح‌القدس متکوّن شده، روح‌الله است و لذا تنها مادر داشته، از این جهت می‌گه به مادرم مأمورم بَرّ داشته باشم بارّش باشم من جبّار نیستم و شقی نیستم، ینی اگر نسبت به مادرم، بی‌مهری کنم جبّار و شقی خواهم بود و نشان می‌ده که کسی که به پدر و مادرش بی‌مهری کند می‌شه جبّار شقی، یعنی ستمگر بدبخت، گردنکش بدبخت این در این آیه، جبّار شقی. در آیه ی مربوط به حضرت یحیی (عَلَیه‌السَّلام) آنجا جبّار عصی، نشان داده شده «وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ»[[17]](#footnote-17). دنبال آیات حضرت یحیی «وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ». چون او پدر و مادر داشته است، از این جهت والدین تعبیر شده « وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا»[[18]](#footnote-18) یحیی (عَلَیهِ‌السَّلام) نسبت به والدینش بارّ بود، خدمت‌گزار بود، جبّار عصی نبود. این آیه هم نشان می‌دهد که عاقّ والدین می‌شود جبّار عصی، یعنی گردنکش نافرمان. خب این سه صفت را ما از این آیات استفاده می‌کنیم که برای عاقّ والدین نشان داده شده، جبّار، شقی، عصی. باید ببینیم که برای این سه نفر جبّار و شقی و عصی چه عذابی قرآن نشان می‌ده چون هم عنوان نشان داده شده هم عذاب نشان داده شده. راجع به جبّار در سوره ابراهیم می‌فرماید: «وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ»[[19]](#footnote-19).

در این آیه هم راجع به جبّار می‌فرماید انسان جبّار خائب است خاسر، ناامید، دستش به جایی نخواهد رسید پشت سرش جهنّمه، در جهنّم نوشابه‌ای که به او می‌دهن مایع چرک و خون، مرکّب از چرک و خون، سوزان، بدبو، بدطعم، می‌خواد از گلو پایین بدهد نمی‌تواند، مثل آدم چیزی می‌خواد بخوره، جرعه جرعه می‌خورد با زور بخوان بهش بدهند، آدم مایع گوارا را سر می‌کشه. امّا اونی که نمی‌خواهد بخورد بدبوست، بدطعمه این، قورت می‌ده از دهانش از گلوش، هی جرعه جرعه «یَتَجَرَّعُهُ»[[20]](#footnote-20) یعنی بهش می‌نوشانند خودش نمی‌خوره «يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ»[[21]](#footnote-21) بش می‌نوشانن از گلو هی جرعه‌جرعه می‌دهد پایین، گوارا نیست برش، از همه طرف مرگ برش می‌بارد « وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ »[[22]](#footnote-22) مرده هم نیست ای کاش می‌مرد انسان در جهنّم، خلاص می‌شد « لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى»[[23]](#footnote-23) نه مرگه، نه حیاته. مرگ نیست برای اینکه درد می‌کشه، حیات نیست لذّتی ندارد چون آدمی که لذّت ندارد که زندگی ندارد ، آدمی که درد می‌کشه مرگ ندارد، جهنّمی اینجوره « لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى»[[24]](#footnote-24) نه مرده است نه زنده، از همه جوانب مرگ برش می‌بارد ولی نمی‌میرد « وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ»[[25]](#footnote-25) عذاب درشت و سختی هم دنبالش هس، این هم عذاب جبّاره، همان جبّاری که عاقّ والدین جبّار معرفی شده، در این آیه هم جبّار عذابش اینه. و امّا شقی، «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا» [[26]](#footnote-26) در سوره هود «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ»[[27]](#footnote-27) انسان‌های شقی بدبخت، اینها چه عذابی دارند، توی آتش جهنّم نعره‌ها دارند، فریادها دارند، زفیروشهیق دارند، « لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ»[[28]](#footnote-28) این هم مال شقی. انسان عصی او چه عذابی دارد؟ اونم باز در سوره بقره است « وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ»[[29]](#footnote-29) آن کسی که عصی باشه نافرمان، فرمان خدا و رسول نمی‌برد از حدود خودش تعدّی[[30]](#footnote-30) می‌کند، این آدم در جهنّم به قدری طول‌مدّت دارد که ازش خلود[[31]](#footnote-31) تعبیر شده و عذاب خوارکننده‌ای، دنبالش هست. خب این هم عذاب‌هایی که قرآن نشان می‌ده برای این سه گروه جبّار، شقی و عصی و هر سه صفت را هم برای عاقّ والدین اثبات می‌کنه که عاقّ والدین هم جبّاره، هم شقیّه، هم عصیّه با این عذاب‌ها. خب این دقت نمی‌خواد که یک جوان مسلمان پیرو قرآن نباید درش دقّت کنه که این ها را خدا گفته دیگه، حرف عادّی بشر عادّی که نگفته، حدیث هم که نیست که شاید سندش درست نباشد و یه چیزی دنبالش بگیم. صریح قرآنه و فرموده‌اند که حق والدین، یک حق طبیعی ست، فطری ست، عقلی ست، وجوب شکر مُنعِم[[32]](#footnote-32) در اینکه شکر منعم واجب است حکم عقله، حالا به شرع مربوط نی که شرع گفته باشه، عقل می‌گه کسی که به شما اِنعام می‌کند، احسان می‌کند « هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»[[33]](#footnote-33) مگر این فطرت شما اینو نمی گه؟ عقل شما مگر این نیست حالا بگیم مسلمان نباشید، عقل مگه این نیست ؟ مگه نمی‌گه در مقابل شخص مُحسِن باید مُحسِن بود، کسی که به شما خدمت کرده شما مدیون او هستید. همین قاعده ی عقلی ست که ما را به خداشناسی وادار می‌کند، یعنی قبل از اینکه حالا دین گفته باشه خدا، عقل می‌گه خدا، عقل می‌گه بابا، تو که این همه نعمت در خود می‌بینی، آخه کسی مُنعِم هست یا نیست؟ کسی به شما داده یا نداده آن کسی که به شما داده، شکر او واجبه. به حکم فطرت، به حکم عقل و طبیعت، شکرش واجبه، احسان او واجبه. خب خدا مُنعِم است شکرش واجبه، بعد از خدا مُنعِم، والدین ما هستند که وسیله ی لطف خدا هستند وجود ما از آنهاست دیگه، پس مُنعِم از این طرف که می‌بینیم محبّت والدین هم، سنخ محبّت خداست. همانطور‌که حق خدا واجب عقلی ست واجب طبیعی ست و فطری ست، حق والدین هم واجب عقلی طبیعی. محبّتشان هم سنخ محبّت خداست. برای اینکه خدا محبّت به ما داره، مگه از ما نفعی عایدش می‌شه؟ ینی به‌خاطر اینکه از ما بهره‌ای ببرد محبّت داره؟ نه، اگر ما ترقّی کنیم در دنیا پیش برویم، خدا ناراحت می‌شه؟ نه، آیا اگر ما بله تباهی پیدا کنیم خدا خوشحال می‌شه؟ نه. والدین اینجورن، در دنیا ما کسی نداریم که محبِت او برای خود ما باشه، برای خودشونه، هر که ما را دوست داره برای خودش دوست داره،

می‌خواد یه بهره‌ای از ما ببره، حالا یا مادّی یا معنوی دیگه، فرقی نمی‌کنه، هر کسی که به ما علاقه‌منده برای خودش علاقه‌منده چون حبّ ذات دارد، خودش را دوست دارد و از هر کسی که استفاده می‌کند، بهره می‌برد، به او علاقه‌مند می‌شه، محبّت به ما هر که دارد برای خودش دارد برای ما ندارد. والدین اینجورن، والدین برای خود اولاد رنج می‌برن، توقّعی نداره حالا اون در مقابلش برگرده، نه اصلاً خودشو دوست دارن، طبعاً اینجوریه، محبّت به او دارن و دیگر اینکه اگر ما ترقّی کنیم در دنیا پیش برویم خیلی‌ها ناراحت می‌شون، حسد می‌ورزن، ما ترقّی کردیم تنها کسی که از ترقّی ما لذّت می‌بره، والدینه. هیچ پدومادری از ترقّی فرزندش ناراحت نی، حسد نمی‌ورزه، دیگران به ما حسد می‌ورزند، اگر ببینن ما جلو افتادیم عقب مانده، امّا هیچ پدری نمی‌گه پسر من چون جلو رفته من ناراحتم نه خیلی پدرها خیلی خوشحالن، پسر من عالم شده مثلاً، تاجر خوب شده، در میان مردم خوش‌نام شده پس تنها کسی که محبّتشان برای خود ماست و ترقّی ما براشان لذّت‌بخشه، آنها هستن و تنها کسی که از تباهی ما و نابودی ما رنج می‌برد، واقعاً آنها هستن. دیگران ممکنه به ما محبّت داشته باشن، وقتی که مثلاً مردیم ناراحت می‌شون امّا خب سطحیه، یکی اظهار تأثّر می‌کند که واقعاً آدم خوبی بود، حیف شد مثلاً اینجور می‌گه، اون یکی یه قدری بیشتر محبّت داره، اشکش می‌ریزه مثلاً، ناراحت می‌شه اینا هس، امّا کسی در عالم به خاطر مرگ ما پرده دلش بلرزد، عمق جانش طوفانی بشود، تنها پدرومادره. آن ها هستن که از مرگ ما واقعاً ناراحت می‌شن، پرده دلشان می‌لرزد، جانشان طوفانی می‌شود. مادر جوان مرده را دیده‌ایم، یک ناله‌ای سر می‌دهد که در و دیوار را می‌لرزاند، دل‌ها را می‌سوزاند، او که از عمق جانش دارد ناله می‌کشه، پس والدین حقّشان مانند حق خدا طبیعی است، عقلی ست، فطری ست، محبّتشان مانند محبّت خدا از سنخ محبّت خداست، یعنی برای خود ما محبّت دارن، از ترقّی ما لذّت می‌برن، از تباهی ما رنج می‌برن، چون مطلب اینه و لذا بدی به آنها، خوبی به آنها، آثار عظیم دارد. باید خیلی روش فکر کرد، این روایت «من نَظَرَ» ظاهراً از پیغمبر اکرم (صَلّی‌اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ) « مَنْ نَظَرَ إِلَي والِدَیهِ نَظَرَ مَاقِتٍ وَ هُمَا ظَالِمَانِ لَهُ، لَمْ يَقْبَلِ اللهُ لَهُ صَلَاةً»[[34]](#footnote-34) اگر فرزندی به پدر یا مادرش با نظر خشم نگاه کند، هیچی نمی‌گه، کاری هم نمی‌کنه، وقتی نگاه می‌کند یک نظر بغض آلودی دارد مانند خشم، نگاه تندی به او دارد، خدا نمازش را قبول نمی‌کنه این آدم. «وَ هُمَا ظَالِمَانِ لَهُ» حالا روایت ولو اینکه آنها ظالمم باشن در مورد این، ولو پدر و مادر ستمم کردن درباره ی این، حقّشم رعایت نکرده اند، ولی در عین حال این وظیفه ندارد نظر خشم آلود به آنها داشته باشه، فرزندی با نظر خشمگین، خشم‌آلود به پدرومادر نگاه کند، نمازش قبول نمی‌شه نه اینکه صحیح نمی‌شه، اشتباه نشه نماز صحیحه، نه حالا بگه که حالا که صحیح نیست نمی‌خوانم، نه اگر نماز نخواند که جهنمیّه در آن حفره‌های تارک الصلاة جاش می‌دهند در حکم کافره، نه، نمازش صحیحه مقبول نیس ینی این حرکتش نمی‌ده، به خدا نزدیکش نمی‌ کنه مقرّب نیس، ما می‌خوایم نماز بخوانیم بهره ببریم ما مسلمانیم ما با مسلمان حرف می‌زنیم با جوان‌های تابع قرآن حرف می‌زنیم نه با دیگران، می‌گیم جوان مسلمان، تابع قرآن، تابع رسول، آن آیات قرآن که خواندیم این هم روایات دیگه، با نظر خشم آلود نگاه کند ولو پدر و مادر درباره‌اش ستمم کردند نگاه این باعث می‌شود که نمازش مقبول نمی‌شود. امّا از آن طرف«ما وَلَدٌ بارٌّ نَظَرَ اِلى اَبَوَيْهِ بِرَحْمَةٍ اِلاَّ كانَ لَهُ بِكُلِّ نَظْرَةٍ حِجَّةٌ مَبْرُورَةٌ»[[35]](#footnote-35). اگر یک فرزندی با نگاه محبّت به چهره ی مادر و پدر نگاه کند، این هر نگاهی که می‌کند خداوند یک حج مقبول در عملش در نامه عملش می‌نویسه، خوشا بحال اون فرزندانی که پدرومادر دارند و وقتی نگاه به چهره آنها می‌کنن، نگاه محبت‌آمیز می‌کنن، خب نگاهش عبادته، نگاه به کعبه عبادته، نگاه به علی (عَلَیهِ‌السَّلام) عبادته، گفتن نگاه به پدرومادر هم با نظر محبّت عبادته. در هر نگاهی، ممکنه یه آدمی در روز صد بار نگاه کند والدینش با نظر محبّت، در هر بار حجّ مقبول و هر روزی صد حجّ مقبول در نامه عملش می‌نویسن. در زمان رسول اکرم جوانی ثروتمند بود پدرش پیر بود، ضعیف الحال بود، پدری پیر و ضعیف الحال، خودش ثروتمند بود به پدر بی‌اعتنا بود به او نمی‌رسید با اینکه همه چیز داشت تمکّن[[36]](#footnote-36) داشت به او نمی‌رسید خدا هم جوری پیش آورد که تمام اموالش از بین رفت و خودش هم مریض شد به مرض صعب‌العلاجی[[37]](#footnote-37). رسول اکرم رو منبر رفتند به مردم فرمودند: 28:48 یا ایُّهَا العاقّو اِلآباءِ والاُمهاة اعتبروا[[38]](#footnote-38) فرمود: ای کسانی که نسبت به والدین‌تون عاقّ هستید، عبرت بگیرید. دیدید این جوان ثروتمند بود خاک‌نشین شد، مریض شد، علیل شد شما عبرت بگیرید. بدانید همان‌گونه‌ای که بر اثر این بی‌مهری به پدر، مالش رفته، صحّت و سلامتش رفته بدانید در عالم آخرت هم آنچه خدا برایش درجات بهشتی معیّن کرده بود مبدّل شد به درکات جهّنم. یا ایُّهَا العاقُوا الاباءِ و الامهاة اِعتبروا می‌فرمود « مَن أحَبَّ أن يُخَفِّفَ اللّه ُ عَزَّ و جلَّ عَنه سَكَراتِ المَوتِ »[[39]](#footnote-39) کسی که می‌خواهد دم مردن، دم جان دادن خوب جان بدهد و از سکرات مرگ رها بشود نسبت به والدینش بارّ باشد، مهربان باشد. « فلْيَكُنْ لقَرابَتِهِ وَصُولاً و بوالِدَيهِ بارّا،  فإذا كانَ كذلكَ »[[40]](#footnote-40) وقتی اینجور شد هم دم جان دادن، به آسانی جان می‌دهد و فقر و تنگدستی به سراغش نمی‌آید در دنیا فقیر نمی‌شود و در موقع جان دادن هم به خوبی جان می‌دهد. اون قصه را شنیده‌اید حتماً یا خوانده‌اید خیلی‌ها، مکرّر گفته شده آن جوانی که در حال احتضار بود و از دوستان پیغمبر اکرم بود از اصحاب بود، رسول اکرم رفتند بالای سرش موقع جان دادن، خب تلقین گفتن، ما می‌گیم در موقع جان دادن به محتضر تلقین بگید، بگید « أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا ٱللَّهُ » بگین با هم بگین، رسول اکرم نشستند کنار سر او، فرمود بگو « أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا ٱللَّهُ » نمی‌گفت. یه زنی آنجا بود بله من مادرشم، نشسته بود یک زنی، بله من مادرشم. فرمود مگر برش، خشمگینی مگر؟ گفت: بله، الان شش ساله با او حرف نزدم. فرمود که الان پسرت در حال سختی افتاده بیا ازش راضی باش تا رها بشود خلاص بشود. گفت آقا، دل مرا خیلی سوزانده، ازش راضی نمی‌شوم. فرمود: بیا به‌ خاطر من، رضایت بده او به سلامت از این دنیا بگذرد، گفت: به خاطر شما برا احترام شما راضی شدم ازش و فرمود که جوان بگو « لَا إِلَهَ إِلَّا ٱللَّهُ » زبانش باز شد گفت « لَا إِلَهَ إِلَّا ٱللَّهُ» . فرمود که چه می‌بینی؟ گفت که یک کسی را می‌بینم بدبو، سیاه، بدخو کنار من رهام نمی‌کنه، فرمود که این جملات را بگو، یاد می‌دم بهت بگو « يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ، وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ، اقْبَلْ مِنِّى الْيَسِيرَ، وَاعْفُ عَنِّى الْكَثِيرَ» [[41]](#footnote-41)

ای خدای مهربانی که عمل اندک را می‌پذیری از گناهان بزرگ می‌گذری از من بپذیر عمل اندکم را، بگذر از من گناهان بزرگم را. چند بار تکرار کرد فرمود حالا چی می‌بینی، گفت که اون رفت اون سیاه و بدبو و بدخو رفت، الان کسی به سمت من می‌آد لباس سفید دارد خوشبو، خوشرو و خوشخوید به سمت من می‌آد، همین جملات را می‌گفت که جان از بدنش منقطع شد. این را ما داریم دیگه جملاتی از امام سجاد (عَلَیهِ‌السَّلام) هست که می‌فرماید« فَحَقُّ اُمِّکَ»[[42]](#footnote-42) مادر خیلی حق دارد، حقّش بر پدر هم مقدّم است اگر مثلاً یه دستوری پدر می‌ده و دستوری مخالفش مادر می‌ده، حالاکار حرامی هم نیس، مشروعه ولی او یک دستوری می‌ده اون هم دستوری، کدام را مقدّم کنم؟ آن حرف مادر را، چون مادر هم زحمات بیشتر کشیده و هم عاطفیه، زودرنجه، زود دلش شکسته می‌شه. حالا پدر باز عاقل است و عاقلانه عمل می‌کنه، اگر ببیند پسرش به خاطر مادرش اطاعت حرف او نکرده بدش نمی‌آد، به‌خاطر لج‌بازیش نیس خواسته مسلمانه مثلاً حرف مادر را خواسته اطاعت کنه. امام فرمود: « فَحَقُّ اُمِّکَ»[[43]](#footnote-43) مادر خیلی حق داره « فَاَنْ تَعْلَمَ أنَّها حَمَلَتْکَ حَیْثُ لایَحْمِلُ أحَدٌ أحَداً »[[44]](#footnote-44)  در جایی تو را حمل کرده که احدی تو را در آنجا حمل نمی‌کرد، شکم خودش را جای تو قرار داده، نه ماه بار تو را کشیده در جایی که احدی نمی‌کشه « وَ اَطْعَمَتْکَ مِنْ ثَمَرَهِ قَلْبِها ما لا یُطْعِمُ اَحَدٌ اَحَدًا»[[45]](#footnote-45) از میوه جانش به تو داده، شیره ی جانش را به تو داده که احدی به کسی نمی‌دهد اون گونه اطعام کسی به کسی نمی‌کند. « فَرَضِیَتْ انْ تَشْبَعَ وَ تَجُوعَ هِىَ»[[46]](#footnote-46) راضی می‌شد خودش گرسنه بماند تو را سیر کند، خودش بی‌خواب بماند تو را در خواب ناز ببرد، خودش برهنه بماند تو را بپوشاند. «کانَ بَطْنُها لَکَ وِعاءً وَ حِجْرُها لَکَ حِواءً »[[47]](#footnote-47) شکمش جایگاه تو بود دامنش پرورشگاه تو بود «ثَدْیُها لَکَ سِقاءً»[[48]](#footnote-48) تو پستانش وسیله ی غذا و آب تو بود « فَتَشْکُرْها عَلى قَدْرِ ذلِکَ»[[49]](#footnote-49) می‌توانی شاکر باشی نعمت‌هایی که به تو داده به‌وسیله ی مادر، خدا به تو داده می‌توانی شاکر باشی. جوانی به قول آن شاعر می‌گه

جوانی سر از رأی مادر بتافت دل دردمندش به آذر بتافت

چو بیچاره شد پیشش آورد مهر

گفت چه کنم آن جوان گردن کلفت و این پیرزنی بدبخت بینوا دید هیچ چاره‌ای نداره، رفت گهواره‌اش را آورد گفت ببین گذشتت ببین،

چو بیچاره شد پیشش آورد مهد که ای سست مهر فراموش عهد

گر از عهد خوردیت یاد آمدی که بیچاره بودی در آغوش من

نکردی در امروز بر من جفا که تو شیرمردی و من پیرزن

تو کودک( آنی که که از یک مگس رنجه ای) از مگس رنجه‌ای که امروز سالار سرپنجه‌ای

« الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَات» [[50]](#footnote-50) مردی آمد گفت یا رسول‌الله مادر من خیلی پیر شده، هم کور است هم پیر، از پا افتاده، دیگه من خودم به دوش می‌کشم می‌برمش، و غذا خودم لقمه به دهانش می‌گذارم می‌خواد برای نظافت برود خودم می‌برم، تنظیفش[[51]](#footnote-51) می‌کنم درست مثل بچّه‌ای شده که بچّه چطور مادر به این کارش می‌رسه، حالا این یا رسول‌الله جبران می‌کند این خدمات من، خدماتی که او درباره ام کرده، ینی او را در واقع این کار را می‌کرد مرا بر دوش می‌کشید غذا به دهانم می‌گذاشت تنظیف‌ام می‌کرد حالا من هم این کار را می‌کنم فرمود، نه، جبران نمی‌کند برای اینکه او اون وقتی که این کارها درباره‌ات می‌کرد آرزوی زنده بودن تو را داشت تو آرزوی مرگش را داری، الان داری خدمتش می‌کنی ولی همه‌اش آرزوی، کی میشه من راحت بشوم مثلاً، خیلی فرقه او این کارها را می‌کرد آرزوی حیات تو را داشت تو آرزوی مرگ او را داری. « الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَات» [[52]](#footnote-52) ، بهشت زیرپای مادران است. کسی بخواد بهشت برود، باید خاک زیرپای مادر بشود باید کف پای مادر را ببوسد. فرمودند «ثلاثٌ» سه چیز هست که « لَمْ يَجْعَلِ اللّهُ (عَزَّوَجَلَّ) لِاَحَدٍ فِيهِنَّ»[[53]](#footnote-53) سه چیز هست که خداوند درباره این سه چیز به احدی رخصت[[54]](#footnote-54) نداده یعنی استثناءپذیر نیست یکی اداء امانت، چه آن صاحبش فاجر باشه کافر یا مسلمان فرق نمی کنه، امانت باید به صاحبش سپرده بشود صاحبش حالا کافر یا مسلمان، وفای به عهد لازمه به میهمان وفا کند چه کافر و چه مسلمان آن طرف، یکی هم برّ والدین. « بَرَّيْنِ كانا اَوْ فاجِرَيْنِ»[[55]](#footnote-55) پدر و مادر هم چنینه، چه مهربان باشن آنها چه نباشن، چه کافر باشند چه مسلمان، فرزند وظیفه دارد در مقابلشان خوش‌رفتار باشه، احسان داشته باشه. اون زکریا بن ابراهیم نصرانی بود اهل کوفه، مسلمان شد جوانی بود عازم حج شد رفت در مکّه خدمت امام صادق (عَلَیه‌السَّلام) رسید. جریان اسلامش را عرض کرد، مسلمان شده‌ام ولی مادر من نصرانیه، مسیحیه حالا من چه کنم با او فرمود که مهربانی کن همان‌گونه‌ای که قبلاً با او مهربان بوده‌ای حالا همینجور، محبّت کن به او، احسان کن به او وقتی مرد جنازه‌اش را به دیگران تحویل نده، خودت متصدّی تجهیزش باش این مرد برگشت به کوفه پیش مادرش آمد خیلی خدمت به او می‌کرد باز همان جور لقمه به دهان او می‌گذاشت و تنظیف می‌کرد خیلی، او تعجّب کرد گفت فرزندم تو اون موقعی که با من هم کیش بودی این مقدار به من محبّت نمی‌کردی حالا که از دین ما بیرون رفتی، دین جدید انتخاب کردی خیلی به من محبّت می‌کنی، گفت که پیشوای ما امام بزرگوار ما او به من دستور داده است که به تو محبّت کنم او گفت او پیغمبر است چون این کارها، کارای پیغمبراست، گفتم نه، پیغمبر نیست جانشین پیغمبر است امام است گفت پس این دین شما، دین اسلام خوب دینی هست به من هم عرضه کن من هم مسلمان بشوم و لذا شهادتین برای او گفت و مسلمان شد نماز یادش داد همان‌روز، نماز ظهر خواند نماز عصر هم خواند نماز مغرب و عشاء هم خواند بعد از نماز مغرب و عشاء حالش به هم خورد به حال احتضار درآمد این پسر آمد گرفت روی دامن سر مادر را، در همان حال گفت که فرزندم اون مطالبی که امروز به من یاد دادی دوباره بگو همان حرف‌ها یاد دادی دوباره بگو که من بازگو کنم شهادتین را گفت و بر خدا و رسول خدا و ائمّه دین (عَلَیهِمُ السَّلام) همه اینها را گفت و جان داد. او فهمید که پسر که امام صادق فرمود اگر مرد تجهیزش به عهده خودت باشه، با این دو جمله اخبار از غیب کرده. یعنی می‌دانسته مادر پیش از من می‌میره و مسلمان هم می‌میره و لذا فرمود جنازه‌اش را به دیگران نده، چون جنازه مسلمان را نمی‌شود دیگران تجهیز کنند این فرزند فهمید که امام صادق (عَلَیهِ السَّلام) اخبار غیبی هم کرده هم خبر از مرگ مادرش داده و هم خبر از مسلمان بودنش داده است، حالا نکته‌ایم همین‌جا داره اینکه که، اطاعت غیر احسانه، اطاعت مطلقا واجب نیس، احسان مطلقا واجبه. احسان غیراطاعته. انسان موظّفه در مقابل والدین احسان داشته باشه مطلقا حالا چه کافر باشد و چه مسلمان باشه و چه سنّی، چه شیعه، هر چه می‌خواد باشه مطلقا احسان لازمه « وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا » [[56]](#footnote-56) اما اطاعت نه، همه جا واجب نی، اگر بنا شد دستوری بدهند که کار حرامی خلاف شرعه، جایز نیست، که خود قرآن دارد که « وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»[[57]](#footnote-57) اگر آن ها بخواهند تو را به کار خلافی وادار کنند اطاعتشان نکن. « لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»[[58]](#footnote-58) هیچ مخلوقی برای معصیت خالق، اطاعتش واجب نی، نمی‌تونیم اطاعت کنیم، برای اینکه دستور بده فلان کار را که حرامه، می‌دانم در شرع انجام بدم حق ندارم ولو والدین باشد، بله در مستحبّات، در مباحات، در واجبات کفاییه برا اون جا ها بله، اگر چنانچه دستوری ‌دادند اطاعت‌شان لازمه، خب با فلان آدم ننشین خب واجبه اطاعت کنن، فلان مجلس نرو، خب واجبه اطاعت کنن، از مستحباته از واجبات نی ولی این درسته اطاعت در همه جا واجب نیس، احسان در همه جا واجبه، حالا گاهی پیش می‌آد تو زندگی ما، مبتلا به هم هست غالباً گاهی جوان‌ها سؤال می‌کنند خب، من مسلمانم از طرفی پدرومادر مثلاً دستوری می‌دهن که دین نمی‌تونه در زندگیش انجام بده، که اگر بخواد اطاعت کند، متلاشی می‌شه زندگیش، از سعادتش بیرون می‌ره، بخواهد انجام ندهد می‌ترسد که به عقوبت خدا گرفتار بشه، عاقّ والدین حساب بشه، اینا هست دیگه، گاهی تزاحم[[59]](#footnote-59) پیش می‌آد اطاعت والدین بخواهد بکنه گاهی به حرج می‌افته، به دشواری می‌افته، بخواد اطاعت نکند به عقوق می‌افته. خب اینجاها چه؟ مثلاً میگن که باید زنتو طلاق بدی مثلاً پدرومادر وادارش می‌کنن سؤال می کنن که والده می‌گه زنتو طلاق بده، مادر من بگه زنتو طلاق بده، ازت راضی نمی‌شم. این جا واجبه عمل کنه؟ نه، چون اینجا حَرجی، متلاشی می‌شه حالازندگی، زندگی دارده زنی داره همه به همه می‌ریزه چون مادر گفته یا پدر گفت طلاق بده، این می‌خواهد با فلان دختری ازدواج کند، آنها مانع اند، و این می‌بینه که خب از همه جهتش درسته و اگر ازدواج نکنه مثلاً برای جهاتی ناراحتی‌هایی پیش می‌آید یا دختر می‌خواد شوهر بره این پدر مانع می‌شه اونم بی جهت، یک وقت می‌بینی موازین شرعیه، خب اشکال درسته خوبه، بی‌جهت! فقط برای اینکه من پدر هستم می‌خواد فرمان ببری، از فرمان دادن من لذّت می‌برم، آن جا ها درست نی.آنجاها که بخواد دنبال حرفشان برود و حرج در زندگی پیش می‌آد متلاشی می‌شه زندگیش اصلاً ، این نمی‌شه وظیفه نداره «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»[[60]](#footnote-60) قرآن می‌گه در دین دستوراتی که حرجی باشه به شما ندادند. که فلان چی اگر عمل کنم به حرج می‌افتم به عُسر و دشواری می‌افتم حالا فرزندی ست حالا واقعاً خب اهل ترقّیه می خواد پیش برود می‌خواد بره دنبال تحصیل علم برود و تجارتی برا فلان شهر برود و جایی دیگه، و شرعاً هم عیبی نداره حالا شرعی شا، مشروعه ، هیچ‌کدام گناه نی امّا والدین می‌گن خیر ما تو را دوست داریم، نمی تونیم از ما جدا بشوی مثلاً، مانع می‌شوند، اینجاها بغرنج[[61]](#footnote-61) می‌شه مطلب برای این جوان‌ها، چه کنند؟ اینجا بخوان اطاعت والدین کنند چه بسا از تحصیل می‌مانه از پیشرفت در زندگی می‌مانه می‌خواهد اطاعت نکند که به عقوق خدا، عقوقات خدا گرفتار می‌شه. در اینجاها خب باید یه قدری با پدرومادرها نصیحت کرد خب شما عاقلانه عمل کنید اگر می‌بینید این کاری که فرزند می‌خواد انجام بدهد، حرام نیس نامشروع نیس، 14:28 سلیقه شما نمی‌گیرد، خب شما تحمّل کنید، خب شمایی که رنج‌ها کشیده‌اید فرزندی را به این حد رسانده‌اید متحمّل زحمات شده‌اید اینم بکشید، این تحمّل بکنید، روی سلیقه خودتان پا بگذارید نگید خلاف سلیقه ی منه. خلاف شرع نباشه، خلاف سلیقه ی منه، نگین این کار را، خب عاقلانه عمل کنید مانع سعادت فرزندتان نشوید. به جوان‌ها هم باید گفت که خب بابا شما هم یه قدری پا روی اهواء نفسانی بگذارید خب والدین هستند حقی دارند برگردن شما، اونجا که خیلی بر شما حرج نیست خیلی دشواری نیست به آنجا اگر عمل کنید طبق گفته والدین‌تان، چه بسا خدا هم برای شما خیلی جبران می‌کند، در دنیا هم در آخرت هم. اهواء نفسانی، مجاهده‌اش دشواره باید باشه. رسول خدا فرمود: کسانی رفتند میدان جنگ با کفّار جنگیدند، زخمی شدند، کشتار، آمدند فرمود که « مَرْحَبا بقَومٍ قَضَوُا الجِهادَ الأصْغَرَ و بَقِيَ الجِهادُ الأكْبَرُ » [[62]](#footnote-62) خوش آمدید سربازانی که از جهاد کوچک برگشتید به جهاد بزرگ، بزرگ چیه؟ جهاد نفس، با نفس هم باید جهاد کرد، هم والدین هم اولاد، تنها یک نفر ویک موجود در عالم هست که حقش یک طرفیه، او خداست بقیه دوطرفیه، زن و شوهر متقابل، اولاد و والدین متقابل، هر کس حقی دارد رعایت کند والدین خودشان کاری نکنند که فرزندشان عاقّ بشود که روز قیامت، همین پدر را عذابش می‌کنند که چرا کاری کردی که فرزندت عاقّ تو بشود چرا کردی؟ چرا فشار آوردی؟ چرا خشونت کردی؟ چرا گفتی سلیقه من برنمی‌دارد و راضی نیستم چنین کنی؟ چون هستند بعضیا فقط روی فرماندهی، چون روی فرماندهی در جان آدم دیگه، من فرمان می‌دهم باید عمل کنی مثلاً، چون پدرم باید عمل کنی اینجور نباشه خب دیدی که خلاف شرع نیست سلیقه را زیرپا بگذارید جوان‌ها م به همین کیفیت، اهواء نفسانی را باید بشکنند، کسب انکسار بشود تا به سعادت بشه زندگی کرد، هم دنیا تأمین می‌شه، هم آخرت دیگه، پس حالا امروز هم در ذیل همین جمله ماندیم « قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ »[[63]](#footnote-63) بگو بیایید تلاوت کنم بر شما « مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ » [[64]](#footnote-64) محرّمات خدا « أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا »[[65]](#footnote-65) مشرک نشوید در ردیف شرک به خدا احسان به والدین داشته باشید موحّد باشید و محسن به والدین باشید احسان به والدین، تا اینجا این جملاتی که عرض شد.

در این هفته ما مصادف هستیم با ایام شهادت امام کاظم (عَلَیه الصَّلاةُ وَ ‌السَّلام) دوران خفقانی بود دوران‌شان دیگه، که نمی‌شد شیعه اظهار کند محبّت به خاندان عصمت را، امام‌شان را به طور علن و آشکارا بشناسند نمی‌تونستند، از طرفی می‌دانستند که کسی امام زمان خودشو نشناسه کافر مرده، به مرگ جاهلیّت مرده، از طرفی هم دوران چنان بود خفقان و اختناق بود، اصلاً نمی‌توانستند علناً بروند دنبال امام صادق (عَلَیه‌السَّلام) امام را بشناسند که بعد از امام صادق کی امامه نمی‌تونستند. خیلی متحیّر و سرگردان بودند هشام بن سالم هست ظاهراً او می‌گه من در مدینه بودم با مؤمن الطاق بعد از وفات امام صادق (عَلَیهِ ‌السَّلام) دنبال این می‌گشتیم که بعد از امام صادق حجّت کیه؟ امام کی هست؟ خب بشناسیم گفتند عبدالله ابن جعفره، رفتیم خانه ی او، پدر و پسر بزرگ امام صادق (عَلَیهِ‌السَّلام) دیدیم مردم میان و ما، خب یه معیاری دست‌مان بود، سؤالاتی کردیم دیدیم نه اون سؤالاتی که شأن امامه، جواب دادنش این نی. آمدیم بیرون، خیلی متحیّر و سرگردان که کنار قبر پیغمبر اکرم رفتیم و دعا کردیم خدایا ما را هدایت کن این سرمایه عظیم ما امامته، روشن بشه برای ما، آمدیم نشستیم توی کوچه، متحیّر و سرگردان، دیدیم یه پیرمردی از دور به من اشاره می‌کنه که بیا، من ترسیدم گفتم جاسوس‌های منصور الان هستند شاید این جاسوس او باشه و به من ظنّین شده، سوءظن پیدا کرده، به رفیقم گفتم حالا توکنار برو فعلا من گرفتار شدم تو خود از من فاصله بگیر، او رفت کنار و دیدم او مرد اشاره کرد که من رفتم و مطمئن بودم که گرفتار شدم در جاسوس منصور، مرا برد تا در خانه‌ای، گذاشت و رفت. رسیدم آن جا دیدم خادمی بیرون آمد به من گفت هشام بن سالم وارد شو رسیدم امام کاظم (عَلَیهِ‌السَّلام) را دیدم نشسته‌اند و به من تا سلام کردم فرمود که چون اونجا با هم صحبت می‌کردیم با رفیقم می گفتیم کجا برویم پیش قَدَریه[[66]](#footnote-66) برویم پیش معتزله[[67]](#footnote-67) برویم پیش حروریه[[68]](#footnote-68) برویم پیش زیدیه[[69]](#footnote-69) برویم اینو قبلاً می‌گفتیم، تا من را دید فرمود که 19: لا إلی زیدیه! لا إلی مرجئه! لا إلی حروریه! نه هیچ جا نروید اِلَیَّ پیش من بیایید. بعد نشستم گفتم آقا، پدر بزرگوار شما از دنیا رحلت فرمودند،فرمودند بله، امام بعد از او کی هست؟ فرمود که خدا بخواد هدایتت می‌کند گفتم عبدالله خود را امام معرفی می‌کند بعد او می‌خواد مردم عبادت خدا نکنند، گفتم امام شمایی؟ سکوت کردند، من گفتم سؤال من درست نباشد گفتم بر شما هم امامی هست؟ فرمود نه، همین فرمود نه، هیبتی از او بر دلم نشست که خدا می‌داند عظمت امام در دلم نشست و بعد عرض شد سؤالاتی دارم فرمود بگو سؤالاتی کردم همان سؤالاتی که از امام صادق (عَلَیهِ‌السَّلام) داشتیم، دیدیم بحر موّاجی ست از علوم. گفتم آقا شیعیان شما متحیّر و سرگردانند اجازه دارم به آنها بگم، فرمود، نه، خوف کشته شدن در کاره، یعنی اگر کسی اظهار چنین کند، کشته می‌شه فقط افرادی که مطمئنی رشد فکری و عقلی دارن به آنها بگو، به خوّاص اصحاب به این کیفیّت خیلی خفقان بود در زمان‌شان و در عین حال هم می‌کوشیدند که افراد را از دستگاه خلافت باز بدارند 21:18 (نامفهوم) اظهار کنند، با هر کسی که محرم بود حتی به صفوان جمال، شتردار بود به سبک که ما بنگاه داریم مثلاً ماشین کرایه می‌دن او هم شتر کرایه می‌داد، او فرمود که تو از دوستان مایی، خیلی دوستت دارم کارهات خوبه امّا یک کارت بده ، آن کارت اینه که شترها را به این مرد کرایه می‌دهی! به هارون منظورشان بود، به اون مرد کرایه می‌دهی عرض کرد آقا در راه مکّه به او کرایه می‌دم، در راه صید و شکار و لهو و لعب که نمی‌دم مکّه بخوان برون می‌دهم. فرمود که بسیار خب مکّه می‌روند تمام کرایه را می‌دن یا پس کرایه هم می‌مونه که بعد بیان بدن؟ بله قدری می‌ماند که برن برگردن ، فرمود بسیار خب، دوست داری که زنده بماند برگرده پول بده به شما دیگه؟ گفت بله، فرمود « مَنْ احَبَّ بَقائُهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ»**[[70]](#footnote-70)**. هر که دوست بدارد که ظالمی زنده بماند ظالم حساب می‌شود، « مَنْ احَبَّ بَقائُهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ»**[[71]](#footnote-71)**. یعنی تو هم درجه ی او حساب می‌شی، خیلی ناراحت شد، گفت عجب، بعد از آنجا بیرون آمد و رفت همه را فروخت، تمام شترهایی که داشت فروخت دیگر شتری نداشت هارون با خبر شد، احضارش کرد گفت شنیده‌ام شترها را فروخته‌ای گفت بله، چرا؟ من پیر شده‌ام نمی‌توانم خودم بروم و کارگران هم نمی‌رسن از این جهت، گفت نه، می‌دانم چرا فروخته‌ای؟ با دستور امام کاظم فروخته‌ای! موسی ابن جعفر فروخته‌ای، و اگر نبود سوابق خدمتت به ما، دستور قتلت را می‌دادم به این کیفیّت، از آن طرف هم اشخاصی را که مطمئن بودند به آنها می‌گفتند که بروید تو دستگاه هارون، به اینها می‌گفتند کناره بگیرید حق ندارید حتی یک شتر کرایه دادن در رابطه باشید، به علیّ بن یقطین می‌فرمودند برو، حتی وزارت را قبول کن، وزیر اوّل هارون که دیگه شخص دوّم مملکت بود علیّ‌بن یقطین از دوستان امام کاظم (عَلَیهِ‌السَّلام) او هر چه می‌گفت آقا من ناراحتم اونجا و رنج می‌برم از وضع‌شان، می‌فرمود آنجا باش، برای اینکه آنجا باشی انس ما هستی و ملجأ و پناهگاه شیعیان ما هستی، مشکلاتی دارند این شیعه، اونجاها می‌رسن حل مشکل کن، «کَفَّارَةُ أَعْمَالِکُمُ الْإِحْسَانُ إِلَى إِخْوَانِکُمْ»[[72]](#footnote-72) کفاره ی اعمال شما آنجا ها که دارید خدمت می‌کنید احسان به شیعیان ما بکن که جبران آن اعمال تو بشود. خیلی هم مراقب بودند در عین حال، آنجا باش ولی به من سه تا ضمانت، من ضامن سه چیز می‌شوم، تو ضامن یک چیز بشوی. من ضمانت می‌کنم به تو که شمشیر به بدنت، اصابت نکند سقف زندان برت سایه نیفکند و فقر به سراغت نیاید، این ضمانت من، تو هم ضمانت کن که شیعیان ما هر جا مشکلی دارند حل کنی، تو ضامن باش من هم ضامنم، بعد مراقب بودند که کوچک‌ترین لغزش پیدا نشود، گردی به دامان آنها ننشینه. شنیدیم که ابراهیم جمّال این مرد خب شتربان بود شتربان بود یعنی چوپان شبانی مثلاً خب خیلی تو مردم شخصیّتی نداشت شیعه بود مخلص بود آمد در خانه علیّ بن یقطین کاری داشت حالا چطور شد که راه ندادند به او، حالا گاهی پیش می‌آد دیگه، بعداً منصب وزارتو مراجعین زیادند و وقت نمی‌رسه او را راه ندادند دل شکسته شد خبر رسید به امام کاظم (عَلَیهِ‌السَّلام) که وزیر راه نداده ابراهیم جمال را، همان سال رفت برای مکّه علیّ بن یقطین به بهانه ی حج، ولی به زیارت امام کاظم (عَلَیهِ‌السَّلام) چون خیلی خدمت می‌کرد هر سال اشخاصی را نایب می‌فرستاد کسی می‌گفتند صدوپنجاه نفر در یک سال دیدیم از طرف علیّ ‌بن یقطین مکّه آمده‌اند از طرف او لبّیک می‌گویند او خودش رفت برای حج به بهانه ی حج ولی به زیارت امام کاظم (عَلَیهِ‌السَّلام) به هارون گفت به حج می‌روم به مدینه رسید وبه مدینه کعبه مقصودش همان جا بود استحمام کرد و غسل کرد و لباس نو پوشید و بعد آمد در خانه امام کاظم (عَلَیهِ‌السَّلام) در زد دربان آمد گفت که به آقا عرض کنید علی به زیارت آمده، خودش را با این نام معرفی می‌کرد، او رفت برگشت گفت آقا اجازه ملاقات ندادند، این خیلی براش ناراحت‌کننده بود پیش خودش فکر کرد چطور شده با آن عظمتی محبّتی که به ما داشتند چطور حالا وزیره شخص دوّم مملکت آمده، برگشت شب با ناراحتی خوابش نمی‌برد هی فکر می‌کرد چطور شده، چه گناهی از من صادر شده، فردا آمد بیرون در ایستاد تا وقتی امام از خانه بیرون آمدند رفت جلو سلام کرد و دست آقا را بوسید و عرض کرد آقا، چه گناهی از من دیده‌اید که بی‌مهری به من فرمود قرار ما این بود که در آن دستگاه حلّ مشکل شیعیان ما بکنید، نه اینکه دستگاه عِوَضت کند چرا ابراهیم جمّال آمده و تو را راهش نداده ای!؟ شتر دار بود، شتربان بود، گفت آقا عذری آورد چه بود وچطور شد مثلاً نشده، فرمود به هر حال امسال حجت قبول نیست. خدا از تو راضی نیست منم راضی نیستم تا ابراهیم ازت راضی بشود گفت آقا او الان در کوفه س من در مدینه‌ام من چطور دسترسی به او داشته باشم به هر حال، راه رضایت خدا و من از تو همینه. او راضی بشود فرمود شب برو تنها برو در بقیع کسی همراهت نباشه اونجا خواهی دید مرکبی آماده، زین کرده سوار شو در خانه ابراهیم می‌روی از او استرضاء[[73]](#footnote-73) کن بیا پیش من، خب شب رفت وزیر تنها رفت بقیع و دید بله مرکبی آماده ست سوار شد در یک لحظه در خانه ابراهیم جمّال در کوفه پیاده شد، در زد او گفت کیه؟ گفت علیّ بن یقطینم، او تعجّب کرد یعنی چه؟ خانه ی من شتردار و وزیر؟ در باز کرد خیلی خود را کنار کشید آقا بفرما، گفت من یه مشکلی دارم به دست تو باید حل بشود کارم گیر کرده، شما بگو من چکاره‌ام که حل مشکل شما بکنم من، چکاره‌ام، گفت نه تنها راه حلش رضای تو است، چه شده؟

مولای من امام (عَلَیهِ‌السَّلام) از من ناراضی شده چون آن روز آمده‌ای در خانه ما و نشده ملاقات کنم از من ناراضیه، تا از من راضی نشوی خدا از من راضی نمی‌شود امام از من راضی نمی‌شه. گفت آقا من چکاره‌ام، راضی شدم اگر بنابر فرض حرف من راضی شدم، خدا شما را بیامرزد، گفت که دستوری که من می‌دم انجام بده، همین الان صورتم را روی خاک می‌گذارم تو هم پای خودت را روی صورت من بگذار بمال به خاک، با پای خودت، صورتم بمال به خاک تا من مطمئن بشوم که راضی شدی ، گفت آقا من نمی‌کنم این کار را، امتناع[[74]](#footnote-74) کرد از این کار، گفت نمی‌شه، قسم داد به خدا به امام کاظم (عَلَیهِ‌السَّلام) که این کار را بکن صورت روی خاک گذاشت او هم پاشو گذاشت روی صورت وزیر، اندکی مالید و خب، هی می‌گفت« اللَّهُمَّ اشهُد»[[75]](#footnote-75) ، خدایا شاهد باش که طبق دستور عمل کردم، « اللَّهُمَّ اشهُد»[[76]](#footnote-76) ، سر از خاک برداشت و بوسید ابراهیم را ، سوار بر مرکب شد در همان لحظه در خانه امام کاظم (عَلَیهِ‌السَّلام) پیاده شد، دید خادم منتظره. تا رسید در باز کرد آقا بفرما، بعد امام خیلی مورد لطف و نوازش قرارش داد، آن آقای بزرگواری که وعده داد به علی‌ابن یقطین که سقف زندان برت سایه نیفکند ضمانت کرد ولی خودش برای رضای خدا برای دفاع از حریم اسلام، قرآن، برای حفظ موقعیت شیعه راضی شد که چهار سال یا هفت سال یا چهارده سال در میان زندان بماند که بیست‌وپنجم ماه رجب روز شهادت اون امام (عَلَیه‌السَّلامه) که در زیارتش می‌خوانیم در دعا «اللّهُمَّ..... صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَصِيِّ الْأَبْرارِ، وَ إِمامِ الْأَخْيارِ، وَعَيْبَةِ الْأَنْوارِ.......... الَّذِي كانَ يُحْيِي اللَّيْلَ بِالسَّهَرِ إِلَى السَّحَرِ بِمُواصَلَةِ الاسْتِغْفارِ»[[77]](#footnote-77) خدایا آن بزرگواری که در میان زندان زیر زنجیرها سجده‌های طولانی داشت «حَلِيفِ السَّجْدَةِ الطَّوِيلَةِ، وَالدُمُوعِ الْغَزِيرَةِ»[[78]](#footnote-78) و اشک‌های فراوان داشت، در زندان با خدا رازونیازها داشت، اما چه زندانی « وَالْمُعَذَّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَظُلَمِ الْمَطَامِيرِ»[[79]](#footnote-79) مانند چاه‌های تاریک در میان زندان تحت تعذیب و شکنجه بود « وَالْمُعَذَّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَظُلَمِ الْمَطَامِيرِ، ذِي السَّاقِ الْمَرْضُوضِ »[[80]](#footnote-80)

1. مفاتیح الجنان، صفحه ی 876 [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره ی انعام، آیه ی 151 [↑](#footnote-ref-2)
3. همان [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره ی اسراء، آیه ی 23 [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره ی ذاریات، آیه ی 56 [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره ی بینه، آیه ی 5 [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره ی لقمان، آیه ی 14 [↑](#footnote-ref-7)
8. همان [↑](#footnote-ref-8)
9. همان [↑](#footnote-ref-9)
10. همان [↑](#footnote-ref-10)
11. همان [↑](#footnote-ref-11)
12. همان [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره ی انعام، آیه ی 152 [↑](#footnote-ref-13)
14. همان [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره ی مریم، آیات 30 الی 32 [↑](#footnote-ref-15)
16. همان [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره ی مریم، آیه ی 14 [↑](#footnote-ref-17)
18. همان [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره ی ابراهیم، آیات 15 الی 17 [↑](#footnote-ref-19)
20. همان [↑](#footnote-ref-20)
21. همان [↑](#footnote-ref-21)
22. همان [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره ی اعلی ، آیه ی 13\_ سوره ی طه، آیه ی 74 [↑](#footnote-ref-23)
24. همان [↑](#footnote-ref-24)
25. همان [↑](#footnote-ref-25)
26. . سوره ی هود، آیه ی 106 [↑](#footnote-ref-26)
27. همان [↑](#footnote-ref-27)
28. همان [↑](#footnote-ref-28)
29. سوره ی نساء، آیه ی 14 [↑](#footnote-ref-29)
30. تجاوز کردن از حد خود [↑](#footnote-ref-30)
31. جاودان بودن، همیشه زیستن [↑](#footnote-ref-31)
32. نعمت‌داده‌شده [↑](#footnote-ref-32)
33. سوره ی الرحمن، آیه ی 60 [↑](#footnote-ref-33)
34. بحار الأنوار، جلد 71، صفحه ی 61 [↑](#footnote-ref-34)
35. بحار الأنوار، جلد 71، صفحه ی 73 [↑](#footnote-ref-35)
36. ثروت، دارایی [↑](#footnote-ref-36)
37. مرضی که به‌سختی معالجه می‌شود [↑](#footnote-ref-37)
38. . [↑](#footnote-ref-38)
39. بحار الأنوار، جلد 79، صفحه ی 65 [↑](#footnote-ref-39)
40. همان [↑](#footnote-ref-40)
41. مفاتیح الجنان، صفحه ی 195 [↑](#footnote-ref-41)
42. رساله حقوق امام علی بن الحسین( عَلَیهِ السَّلام)، صفحه ی 65 [↑](#footnote-ref-42)
43. همان [↑](#footnote-ref-43)
44. همان [↑](#footnote-ref-44)
45. همان [↑](#footnote-ref-45)
46. همان [↑](#footnote-ref-46)
47. رساله حقوق امام علی بن الحسین( عَلَیهِ السَّلام)، صفحه ی 67 [↑](#footnote-ref-47)
48. همان [↑](#footnote-ref-48)
49. همان [↑](#footnote-ref-49)
50. مستدرک الوسائل، جلد 15، صفحه ی 180 [↑](#footnote-ref-50)
51. پاکیزه کردن [↑](#footnote-ref-51)
52. مستدرک الوسائل، جلد 15، صفحه ی 180 [↑](#footnote-ref-52)
53. الکافی ( اسلامیة)، جلد 2، صفحه ی 162 [↑](#footnote-ref-53)
54. اذن، اجازه [↑](#footnote-ref-54)
55. همان [↑](#footnote-ref-55)
56. سوره ی لقمان، آیه ی 15 [↑](#footnote-ref-56)
57. همان [↑](#footnote-ref-57)
58. نهج البلاغه، حکمت 165 [↑](#footnote-ref-58)
59. به یکدیگر زحمت دادن [↑](#footnote-ref-59)
60. سوره ی الحج، آیه ی 78 [↑](#footnote-ref-60)
61. پیچیده، دشوار [↑](#footnote-ref-61)
62. میزان الحکمة ( با ترجمه فارسی)، جلد 2، صفحه ی 332 [↑](#footnote-ref-62)
63. همان [↑](#footnote-ref-63)
64. همان [↑](#footnote-ref-64)
65. همان [↑](#footnote-ref-65)
66. فرق های از مسلمانان که منکر قضا و قدر هستند و هر کسی را در کار خود فاعل مختار میدانند. آن‌ها معتقدند انسان در اعمال و رفتار خود آزاد است و می‌تواند کاری را به ارادۀ خود انجام دهد یا ترک کند. [↑](#footnote-ref-66)
67. فرقه‌ای از مسلمانان پیرو و‌اصل‌بن عطا که معتقد به مختار بودن انسان و حدوث عالم بودند. [↑](#footnote-ref-67)
68. گروهی از خوارج [↑](#footnote-ref-68)
69. فرقه‌ای از شیعه که معتقد به امامت زید فرزند امام زین‌العابدین هستند. [↑](#footnote-ref-69)
70. وسایل الشیعه، جلد 12، صفحه ی 132 [↑](#footnote-ref-70)
71. همان [↑](#footnote-ref-71)
72. بحار الأنوار، جلد 48، صفحه ی 136 [↑](#footnote-ref-72)
73. کسب رضایت [↑](#footnote-ref-73)
74. خودداری کردن [↑](#footnote-ref-74)
75. بحارالأنوار، جلد 48، صفحه ی 85 [↑](#footnote-ref-75)
76. همان [↑](#footnote-ref-76)
77. مصباح الزائر، صفحه ی 382 [↑](#footnote-ref-77)
78. همان [↑](#footnote-ref-78)
79. همان [↑](#footnote-ref-79)
80. همان [↑](#footnote-ref-80)